

مورد نظر خود دست پیدا کنند و خوشبختانه تا به امروز موردی نبوده که تا مین نشود! ثمین از هنرمندانی می گوید که همیار فرشته های زمینی هستند و اطلاعیه های پلاکت را در صفحه های مختلف نشر می دهند و هر اطلاعیه بالای ۲۰ هزار بار پخش می شود تا هیچ انسانی به این علت چشم بر زندگی نبیند. دختران این کمپین به ارگان ها، سازمان ها و شرکت ها مراجعه می کنند و با دادن اطلاعاتی در زمینه سلول های بنیادی آنها را مشتاق می کنند پرسنل داوطلب خود را برای ثبت در فرشته ها در خیابان های اطراف بیمارستان ها بانک سلول های بنیادی بفرستند البته این فرشته ها در خیابان های اطراف بیمارستان ها نیز نقش خود را تمام عیار سازی می کنند و از نجات جان انسان ها می گویند که از مایش خونی ساده نوبدبخش زندگی آنها بوده! می برسم اکثر کمپین ها عمر کوتاهی دارند، راز ماندگاری فرشته های زمینی چیست؟ ثمین از جایش بلند می شود و پنجره را باز می کند و همان طور که به بیرون نگاه می کند از سه، چهار سالی می گوید که فعالیت متسد اما مخفیانه داشته اند؛ مخفیانه به این معنا که کارهایشان عمومی نبوده و تحت نظارت بیمارستان ها و ارگان های دولتی کارهایشان را دنبال می کردند! ما کمپین ثبت شده ای نبودیم، برای همین اثبات حسن نیت مان و گرفتن مجوزهای مختلف از ریاست و حراست بیمارستان ها زمان طولانی را به خود اختصاص داد. بعد از آن بود که توانستیم تبلیغات کنیم و یک سال و نیم می شود که با حضور ما در بیمارستان شریعی موافقت شده و به صورت ضمنی بیمارستان ها با ما همکاری می کنند. چه پروسه طولانی ای؟ دلیل دلسرد نشدن تان؟! اغلب کسانی که به گروه ما پیوستند عزیزان درد کشیده ای را در اطراف خود داشتند و نیاز به پلاکت و پیوند سلول های بنیادی را از نزدیک لمس کرده بودند، برای همین خیلی مصر بودند کار را با تمام سختی هایش ادامه بدهند، از طرفی هم به دلیل تعامل با بیمارستان ها و بیماران بین بچه های گروه و کودکان رابطه عاطفی ایجاد شده بود و نمی توانستند کار را در نیمه راه وا بگذارند. ثمین از گزارش های لحظه به لحظه بیماران می گوید، از این که چطور روند درمان بیماران را برای اعضا می فرستادند تا با چشم خود روند بهبود و تاثیر داشتن نمونه های سلول های بنیادی را ببینند، البته این صداقت و پشتکار، بازتاب مثبت خود را داشت و کم مردم به این کمپین اعتماد کردند و تعداد حامی ها رو به افزایش گذاشت. ثمین که حالا رویه روی من نشستند و همچنان صورانه برایم صحبت می کنند، از افق پیش روی کمپین می گوید: به زودی با چندین ریاست بیمارستان قرار ملاقات داریم تا این ماجرا منحصر به تهران و چند شهر بزرگ نباشد! اولویت کمپین این است که سازمان انتقال خون، وزارت بهداشت و دانشگاه های علوم پزشکی را با خود همراه کند تا در سایه آن حمایت مردم شهرهای مختلف را داشته باشد و این بانک در شهرهای مختلف پانگیرد. چشم انداز فرشته های زمینی این است که این کمپین از یک طرح استانی به یک طرح ملی برسد و در این راستا نیز به همکاری مسئولان دارد. کاری که امروز رویان انجام می دهد و آرزوی فرشته های زمینی فراهم آوردن بانک غنی است تا نسل های بعدی فرزندان نیازمند به پلاکت در هر سن و سالی طی ۲۴ ساعت به پلاکت



عکس: سعید غلامحسینی/شهروند

گزارشی از «فرشته های زمینی»

جوانانی که از امروز به فکر آسایش نسل های بعد هستند!

برسیم که این آگاهی همه گیر شود و افراد در شهرستان های خود طالب امکانات ارابه این خدمات شوند، بی شک مسئولان نیز برنامه ای برای آن در نظر می گیرند و می توانیم به این امید داشته باشیم که بانک غنی را در آینده شاهد باشیم؛ بانکی که ضامن نجات بیمارانی از این دست خواهد بود. ۷۰ درصد جمعیت آلمان، عضو بانک سلول های بنیادی هستند و اگر فردی نیاز به پیوند پیدا کند، به راحتی به نمونه مشابه خود دست پیدا می کند. اما در ایران دو، سه ماه پروسه جست و جو برای نمونه مشابه طول می کشد و گاهی پیش آمده که به دلیل محدود بودن نمونه ها از کشورهای مجاری آلمان نمونه وارد شده؛ وارداتی که هزینه ای ۲۰۰ میلیون را تحمیل می کند. آفق دید کمپین فرشته های زمینی وسعت یافتن به وسعت ایران است تا چتری شود برای نجات کودکان بیشتر.

اطلاعیه هایی که حرف های زیادی برای گفتن دارند

از کنار در بیمارستان ها که می گذری، اطلاعیه هایی به تو دستور ایستی می دهند، اطلاعیه های دست نویسی که به قلم پدران و مادران نگرانی نوشته شده اند که می خواهند برای جگر گوشه شان پلاکت تهیه کنند! پدر و مادر رسانی که با چشمانی نگران و دلی مملو از دلشوره به جای این که در کنار فرزندان

زمینی چطور این باور را بسط می دهند و ثمین همان طور که دست زیر چانه زده پلک هایش را پایین می اندازد و می گوید؛ به کمک مردم! برای گروه های دانشجویی و داوطلبان سمن ها از سلول های بنیادی می گوئیم؛ و آنها را به بیمارستان های مختلف می فرادای که آنجا نیز دیگر دوستی را دوباره هجی می کردند و نمونه هایشان در بانک ثبت. به همت پزشکان و بیمارانی که پیوند شده بودند، همایش هایی را برگزار کردیم؛ همایش هایی که میزبان بازنگران و هنرمندان بودند و زمینه آشنایی اقشار مختلف را با سلول های بنیادی فراهم می آوردند. در طول یک سال و نیم ۸۰۰ هزار نفر با سلول های بنیادی آشنا شدند و از این تعداد ۵۰۰ هزار نفر با آزمایش خون، مشخصات خود را در بانک سلول های بنیادی ثبت کردند. از وضعیت بانک سلول های بنیادی در کشورهای دیگر می برسم و این که آیا این فرآورده خونی تنها مختص هر کشوری است؟ لیکند رشتایی بر لبان ثمین نقش بسته و در ادامه پرسشم دلیل را جویا می شوم؛ خیلی خوب است چون خوانندگان با خواندن این مطلب بی شک راغب به اهدای نمونه خواهند شد و ادامه می دهد: یکی از معضله های ما این است که این خدمات به تهران محدود می شود و هنوز شهرستان ها به امکانات و تخصص دست پیدا نکرده اند! اگر به جایی

که بسیاری از خانواده ها، خیلی دیر برای درمان و پیوند مراجعه می کنند؛ تاخیری که وخت حال بچه ها و جواب ندادن پیوند را در پی دارد. یکی دیگر از ضعف های موجود، تعداد پایین اطلاعات ثبت شده در بانک سلول های بنیادی است؛ ثبت های که اغلب خوشایندی هستند! ثمین همان طور که دست راستش را زیر چانه می زند، ادامه داد: از هر یک میلیون نفر، یک نفر شباهت ژنتیکی با بیمار دارد و پایین بودن آمار نمونه های ثبت شده در بانک سلول های بنیادی باعث شده شانس این کودکان برای درمان پایین بیاید. گروه فرشته های زمینی با این باور که آگاهی، بسیاری از مسائل را ریشه ای حل می کند، تمام تلاش خود را صرف جذب و آگاه کردن مردم کرده است؛ آگاهی از این که با یک آزمایش خون ساده می توان مشخصات ژنتیکی خود را در بانک سلول های بنیادی ثبت کرد و روزی جان انسانی را نجات داد. می برسم فرشته های

لیلا مهداد | همه دانشجویند و هر کدام رشته ای را مشق کرده اند تا داستان زندگی خود را بی غلط تر از گذشتگان بنویسند. یکی سر کلاس ها، درس قانون و تبصره هایش را از بر کرده و دیگری با الفبای مدیریت آشناست و آن یکی از حافظ و مولانا و سعیدی خوانده. دختر کانی که دوره می های دوستانه رسم شان شده است؛ دوره می می نشینند و از یادها و نیاید ها، از آرزوها و ای کاش ها می گویند و می شنوند. سال ۱۳۸۶ است و دوباره یکی از آن دوره می ها شکل گرفته! یا هم گپ می زند؛ گپی که اینبار خلاصه می شود در دردها، آرزوها، رویاها و... بعد از ساعت ها گفتن و شنیده ها هر کدام تک تک یا دو سه نفری راهی را در پیش می گیرند تا به خانه برسند اما ذهن ها به یک چیز می اندیشند؛ تشکیل یک گروه، گروهی که قرار است فرشته نجات باشد و این گونه فرشته های زمینی شکل می گیرد و از میان تمام دردها، معضلات و ای کاش ها یکی را انتخاب می کنند؛ ای کاش هیچ کودکی درد نکشد! کودکی که رنج سرطان، نقص ایمنی، تالاسمی و... را تاب می آورد. کود کانی که اشک ها و ناله هایشان حکایت تلخ دردی است که تحمل می کنند؛ کودکی که معمولاً بی سرپرست یا بدسرپرستند از استنات های محروم! کود کانی که خویشان شان سختی ها و هزینه های سفر را به جان می خرند تا در تهران کورسویی برای نجات کودک بیایند. دخترکان داوطلب، قصه این کودکان را می دانند و بعضی از آنها تجربه تلخ این بیماری را چشیده اند، برای همین فرشته وار آماده اند تا کاری اساسی و ماندگار برای درمان این فرشته های کوچک کنند. دانشجو هستند و سرمایه ای ندارند و چون ناشناخته بی حامی! اما آنها ناامیدی را نمی شناسند و همت خود را توشه را بر فراز آونشیش بان می کنند؛ به بیمارستان های مختلف سر می زنند و روند درمان کودکان را دنبال می کنند، درمانی که در اکثر بیمارستان ها روش های مشابهی دارند؛ شیمی درمانی، پیوند سلول های بنیادی؛ پیوندی که امروزه جای پیوند استخوان در گذشته را گرفته است. ثمین گندمگون با چشمان درشت و امیدوارش یکی از همان فرشته هاست که از ابتدای راه، همیای دوستانش گام در این راه گذاشته است و دغدغه اش رسیدن به روزی است که بانک سلول های بنیادی ایران پر باشد از نمونه های مختلف تا هیچ کودکی ماهه های متصدی در انتظار نماند و از درد به خود نیچیند! ثمین با آن صدایی که مملو از آرایش است، می گوید: در طول پیگیری

درمان کودکان متوجه شدیم که این کودکان که جز از خویشان خود می توانند از افراد غیر خوشایندی که مشابه ژنتیکی دارند، سلول بنیادی دریافت و از مرگ حتمی نجات پیدا کنند. اما متأسفانه به دلایلی این اتفاق نمی افتد و ما شاهد مرگ و میر تعداد زیادی از این بچه ها هستیم. یکی از این دلایل به اطلاعات پایین مردم، بیماران و برخی پزشکان برمی گردد، البته صحبت و تبلیغات در زمینه پیوند سلول های بنیادی در جامعه مغفول مانده است و از طرفی بیمارستان های مختلف نیز بودجه کافی و تخصص لازم را برای انجام این پیوند ندارند! و شوربختانه خدماتی از این دست تنها به برخی بیمارستان های تهران محدود شده است! واقعیت تلخ ماجرا آن جاست

از کنار در بیمارستان ها که می گذری، اطلاعیه هایی به تو دستور ایستی می دهند. اطلاعیه های دست نویسی که به قلم پدران و مادران نگرانی نوشته شده اند که می خواهند برای جگر گوشه شان پلاکت تهیه کنند! پدر و مادرانی که با چشمانی نگران و دلی مملو از دلشوره به جای این که در کنار فرزندشان باشند، در خیابان های اطراف بیمارستان به عبایان پیاده از گروه خونی فرزندان می گویند

جوگیر رسم مجازی به سبک ایرانی

| سپهر پاشایی خامنه | کتشر اجتماعی

فعالیت های خود را ادامه دهیم. شاید کنش ها و واکنش های ما جامعه ای که در آن زندگی می کنیم با قوانینی روبه رو باشد که شکستن آنها بعضاً با شکست تلویوی همراه است یا انجام آن اقدام در جامعه خلاف قانون باشد یا اگر این گونه نیز نباشد پیگیری مطالبات مردمی هزینه هایی را به همراه دارد که شاید هر کسی در پی پرداخت آن نیست.

دنیای مجازی فرصتی را فراهم کرده تا بدون جدومز اقداماتی از قبیل انواع اعتراضات، ایجاد کمپین ها، حمله به صفحات یا ترور و تخریب شخصیت ها بدون پرداخت هیچ هزینه اجتماعی به آسانی صورت پذیرد. شاید رفتن به صفحه خواننده یا بازگری که به هر نحوی مطلوب ما نیست و توهین کردن به وی در قالب کامنت های مختلف، بسیار راحت تر و کم هزینه تر از اعتراضاتی است که در چارچوب قانون باشد یا ایجاد کمپین هایی که شاید با قانون کشور نیز در تضاد است و اگر در فضای حقیقی صورت گیرد با برخورد های قانونی روبه رو خواهد شد؛ بسیار با استقبال خوبی مواجه خواهد شد.

اینها مضرات ایجاد این گونه جریان سازی ها در فضای مجازی است که در سال های اخیر دامن گیر کشور شده و متأسفانه برخی افراد نیز با پیروی های ناغمدانه به موج سیاهی این گونه جریانات کمک می کنند. به طور کل جریان سازی های مجازی ریشه در افعال افراد در محیط های بسته و ترس از بیان آن در اجتماع عام دارد که افراد غالباً خود را پشت صفحات تقلبی پنهان کرده و اقدام به راه اندازی موج رسانه ای می کنند. شاید اگر ابتدای امر و قبل از ورود تکنولوژی های جدید آموزش استفاده و بهره برداری از آن را در جامعه مسئولی کنیم یا چنین پدیده هایی که گاه باید آن را «جوگیر رسم ایرانی» نامید؛ مواجهه نشویم. اقدامات مخربی که بعضاً واکنش افراد مورد حمله و تفریح و راز پی دارد مانند خداحافظی چند نفر از هنرمندان ایرانی از دنیای مجازی به سبب ورود و تعرض به حریم خصوصی شان و گاه نیز باعث

از ماست که بر ماست!

| حامد حقی | کتشر اجتماعی

من سال هاست که در فعالیت های اجتماعی شرکت می کنم و به نوبه خود تلاش دارم مشرک می باشم اما نوشتن از این جریان، از کارهایی که شاید به ثمر نشستن شان بومد برایم سخت است. در واقع انتخاب یکی از خاطرات، کار سختی است برای همین یکی از مشاهداتم را روایت می کنم. در روزگاری که آدم های زیادی تمام تلاش خود را در جهت جلب مشارکتهای مردمی و کاهش آسیب های اجتماعی به کار بسته اند و سعی می کنند مشکلی از مردم بکاهند و همدلی و وحدت را سر لوحه خود قرار داده اند تا از نیت پاک یا نیت خدایی شان قدم در راه نیک گذاشته اند، بداندیشانی ظهور کرده اند تا از نیت پاک یا نیت خدایی شان قدم در راه نیک گذاشته اند، نیک اندیشان، ذراهی بیشتر اندوخته مالی کسب کنند و انگاری نمی دانند خدا جای حق نشسته است و نظاره گر رفتار ما است! شاید تعمیم این مثال کار درستی نباشد، اما قطعاً به این بیندیشی ها در مقابل خانواده هایی که به دلیل مشکلات مالی مجبور به خرید نسبه هستند، فرزندگانی هم داشته باشیم که به جای سختگیری و تشریف به آنها تخفیف بدهند و با خدا معامله کنند، شاید این گونه شاهد ترک فرزندان بی پناه و بی گناه در زایشگاهها و بیمارستان های نیاشیم! شاید اگر این بداندیشان به فکر همسایه و هم محل های خود بودند، این گونه شاهد آسیب های فراوان اجتماعی نبودیم؛ به قولی از ماست که بر ماست و دست گردون بسز و شوش روی نتیجه اعمال ما به ما پس خواهد داد و روزی خواهد رسید که افسوس دیگر فایده ای ندارد!

من سال هاست که در فعالیت های اجتماعی شرکت می کنم و به نوبه خود تلاش دارم مشرک می باشم اما نوشتن از این جریان، از کارهایی که شاید به ثمر نشستن شان بومد برایم سخت است. در واقع انتخاب یکی از خاطرات، کار سختی است برای همین یکی از مشاهداتم را روایت می کنم. در روزگاری که آدم های زیادی تمام تلاش خود را در جهت جلب مشارکتهای مردمی و کاهش آسیب های اجتماعی به کار بسته اند و سعی می کنند مشکلی از مردم بکاهند و همدلی و وحدت را سر لوحه خود قرار داده اند تا از نیت پاک یا نیت خدایی شان قدم در راه نیک گذاشته اند، بداندیشانی ظهور کرده اند تا از نیت پاک یا نیت خدایی شان قدم در راه نیک گذاشته اند، نیک اندیشان، ذراهی بیشتر اندوخته مالی کسب کنند و انگاری نمی دانند خدا جای حق نشسته است و نظاره گر رفتار ما است! شاید تعمیم این مثال کار درستی نباشد، اما قطعاً به این بیندیشی ها در مقابل خانواده هایی که به دلیل مشکلات مالی مجبور به خرید نسبه هستند، فرزندگانی هم داشته باشیم که به جای سختگیری و تشریف به آنها تخفیف بدهند و با خدا معامله کنند، شاید این گونه شاهد ترک فرزندان بی پناه و بی گناه در زایشگاهها و بیمارستان های نیاشیم! شاید اگر این بداندیشان به فکر همسایه و هم محل های خود بودند، این گونه شاهد آسیب های فراوان اجتماعی نبودیم؛ به قولی از ماست که بر ماست و دست گردون بسز و شوش روی نتیجه اعمال ما به ما پس خواهد داد و روزی خواهد رسید که افسوس دیگر فایده ای ندارد!

عکس: سعید غلامحسینی/شهروند